

تحلیلی تطبیقی از شفاعت در نگاه فخررازی و قاضی عبدالجبار

زکیه فلاح یخدانی / کارشناس ارشد فلسفه و کلام دانشگاه اصفهان و دانش‌پژوه سطح ۳ جامعه الزهراء علیها السلام

gomnam114@yahoo.com

پذیرش: ۹۳/۱۲/۶

دریافت: ۹۳/۶/۲

چکیده

شفاعت یکی از باورهای ادیان، به‌ویژه دین اسلام است که افزون بر دلالت آیاتی از قرآن کریم، روایات معصومان علیهم السلام در مورد آن به حد تواتر رسیده است. متکلمان مسلمان اتفاق نظر دارند که شفاعت از باورهای پذیرفته‌شده در میان عقاید اسلامی است، گرچه در تفسیر آن اختلاف نظر دارند. گروهی همچون معتزلیان به دلیل پیش‌داوری در مسئله عمل به وعید، ناچار شدند شفاعت را مختص افراد مطیع و نیکوکار بدانند. در نتیجه، شفاعت پیامبر سبب افزایش درجه نیکوکاران است نه نجات گناه کاران، اما اشاعره معتقدند شفاعت، مخصوص مرتکبان گناه کبیره‌ای است که به دلیلی نتوانسته‌اند قبل از مرگ توبه کنند.

این مقاله سعی دارد دیدگاه دو تن از دانشمندان مهم مسلمان، فخررازی و قاضی عبدالجبار که یکی نماینده مکتب اشعری و دیگری نماینده مکتب معتزلی است، به شیوه توصیفی - تحلیلی مورد بررسی قرار دهد. نتایج به‌دست‌آمده حاکی از این است که شفاعت اولیای الهی مشروط به مشیت الهی و تحت ضوابط خاصی است و علاوه بر زیادت در منفعت، باعث رفع عقاب نیز می‌گردد.

کلیدواژه‌ها: شفاعت، اشاعره، معتزله، قاضی عبدالجبار، فخررازی، مرتکب گناه کبیره.

مقدمه

از بحث‌های پرفرازونشیب در مسائل مربوط به معادشناسی و زندگی پس از مرگ در علم کلام، مبحث شفاعت است که در اسلام از منزلت و مقامی اصیل و بنیادین برخوردار است. حقیقت شفاعت این است که انسان از موجود مافوق خود مدد می‌طلبد و شخص شفیع نیز به دلیل حرمت و موقعیتی که در پیشگاه الهی دارد، از پروردگار درخواست می‌کند که طالب شفاعت را به ثواب برساند یا از عقاب و کیفر نجات بخشد.

شفاعت از اموری است که تا نیمه قرن هشتم هجری محل اتفاق و اجماع همه مسلمانان بود و با ظهور امثال ابن‌تیمیه در نیمه قرن هفتم و اوایل قرن هشتم مطالبی برخلاف آیات قرآن و روایات رسیده از پیامبر ﷺ بیان شد. برخی از روشن‌فکران معاصر نیز اصل شفاعت را انکار کردند. معتزله، با تکیه بر اصول فکری و اعتقادی خویش، اصل شفاعت را پذیرفته‌اند، اما شفاعت را مخصوص مؤمنانی می‌دانند که مرتکب گناه کبیره نشده‌اند. علت اینکه آنان در معنای شفاعت با دیگر متکلمان به مخالفت برخاسته‌اند، نظریه‌ای است که درباره مرتکبان گناه کبیره اختیار کرده‌اند؛ زیرا آنان پذیرفته‌اند که مرتکب گناه کبیره هیچ‌گاه بخشیده نمی‌شود و پیوسته مخلد در آتش است؛ اما دیگر متکلمان، با توجه به احادیث فراوان شفاعت، آن را شامل مرتکب گناه کبیره نیز می‌دانند؛ یعنی کسانی که گناهان بزرگی مرتکب شده‌اند و به دلایلی بدون توبه از دنیا رفته‌اند.

درباره شفاعت از نگاه قرآن و روایات، پژوهش‌ها و مقالات زیادی نگاشته شده است، اما درباره شفاعت از نگاه معتزله و اشاعره، مقالات محدودی وجود دارد؛ از جمله: «بررسی آیات شفاعت از دیدگاه فریقین» (۱۳۸۷)، نوشته

سیدفیاض حسین رضوی و «بحث فی أدلة الشفاعة عند المعتزلة» (۱۴۲۹ق)، نوشته سعیدجعفر حماد. در خصوص کارهای تطبیقی مشابه با عنوان این مقاله، اخیراً مقاله‌ای با عنوان «مقایسه دیدگاه قاضی عبدالجبار معتزلی و فخررازی درباره شفاعت و بررسی و نقد آنها براساس روایات» (۱۳۹۲)، توسط پروین نبیان و زهرا حمزه‌زاده نگارش یافته است. نوشتار حاضر علاوه بر ردّ ضمنی منکران اصل شفاعت، می‌کوشد با تحلیل نظرات دو تن از دانشمندان مهم و نماینده مکتب اشعری و اعتزالی، به این حقیقت برسد که کدام نظر به دیدگاه شیعه نزدیک است. در تحلیل و نقد نظرات، علاوه بر روایات، از آیات هم استفاده شده است و بناست که این تحقیق مختصر، به سؤالات زیر از دیدگاه قاضی عبدالجبار و فخررازی درباره مسئله «شفاعت» پاسخ دهد:

۱. اینکه قاضی عبدالجبار شفاعت را مخصوص مؤمنان مستحق ثواب می‌داند، بر چه اصولی استوار است؟
۲. دلایل عقلی و نقلی قاضی عبدالجبار در اثبات شفاعت چیست؟
۳. چه نقدهایی بر دلایل عبدالجبار وارد است؟
۴. نظر فخررازی در مسئله شفاعت مبتنی بر چه اصولی است؟
۵. دلایل فخررازی در اثبات شفاعت چیست؟
۶. اشکالات دیدگاه فخررازی چیست؟

مفهوم‌شناسی شفاعت

«شفاعت» از ماده «شفع» و در لغت به معنای انضمام چیزی به چیز دیگر است. ابن‌منظور می‌نویسد: «الشفعُ: خلاف الوثر و هو الزوج... و شَفَعَ الوَثْرُ من العَدَدِ شَفْعاً: صیره

للتائبين من المؤمنين» (قاضی عبدالجبار، ۱۴۲۲ق، ص ۴۶۳)؛ در میان امت اختلافی نیست که پیامبر برای امت شفاعت می‌کند، ولی اختلاف در این است که برای چه کسانی شفاعت می‌کند؟ از نظر ما، شفاعت مخصوص مؤمنانی است که توبه کرده‌اند.

وی در جای دیگر می‌نویسد: «فحصل لك بهذه الجملة العلم بأن الشفاعة ثابتة للمؤمنين دون الفاسق من أهل الصلاة» (همان، ص ۴۶۵)؛ به وسیله این جمله برای تو علم حاصل شد که شفاعت برای مؤمنان است نه فاسقان اهل نماز.

او همچنین می‌نویسد: «أما الشفاعة فإننا نبين من حالها أنها للمؤمنين و أنها لا تؤثر في زوال العقاب اصلاً، فضلاً عن أن يستحق بها ذلك» (قاضی عبدالجبار، ۱۹۶۲، ج ۱۴، ص ۴۳۵)؛ ما بیان می‌کنیم که شفاعت برای مؤمنان است و هیچ تأثیری در از بین بردن عقاب ندارد؛ چه رسد به اینکه شخص، مستحق شفاعت شود.

این دیدگاه، یعنی اختصاص شفاعت به مؤمنان غیر فاسق مبتنی بر چند اصل اساسی است:
 اصل اول: در نزد معتزلیان، ایمان عبارت است از اقرار به زبان و باور قلبی همراه با عمل (انجام دادن طاعات و دوری از قبايح و محرمات). بنابراین، عمل، عنصری اساسی و حقیقی در قوام ایمان است (ر.ک: قاضی عبدالجبار، ۱۴۲۲ق، ص ۴۷۸).

با توجه به این اصل، عبدالجبار بیان می‌کند که مرتکب کبیره فاسق است و لفظ مؤمن بر او اطلاق نمی‌گردد. از نظر او، مؤمن در اصطلاح قرآن کسی است که شایسته مدح و تعظیم باشد، همان‌طور که لفظ مسلم این‌گونه است و ناگفته پیداست که مرتکب کبیره شایسته هیچ نوع ستایش و بزرگداشتی نیست؛ در نتیجه، مشمول شفاعت

زَوْجاً» (ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۸، ص ۱۸۳).

راغب اصفهانی پس از بیان معنای فوق در مورد شفاعت می‌گوید: «والشفاعة الانضمام إلى آخر ناصراً له وسائلاً عنه وأكثر ما يستعمل في انضمام من هو أعلى حرمة و مرتبة إلى من هو أدنى» (راغب اصفهانی، ۱۳۶۲، ص ۴۵۸)؛ شفاعت منضم شدن به دیگری (شفیع) است، درحالی‌که شفیع او را یاری کند و او نیز از شفیع درخواست نماید. بیشترین کاربرد شفاعت آنجاست که مقام بالاتر از نظر حرمت به کسی که از این منظر پایین‌تر است، ضمیمه شود.

این معنا در تعریف اصطلاحی شفاعت نیز وجود دارد. گویا با انضمام شفاعت، کاستی‌های عملی مؤمنان جبران می‌شود. حقیقت شفاعت این است که انسان گرامی که در نزد خداوند از قرب و مقامی برخوردار است، از خدای متعال بخشودگی گناهان و یا ارتقای درجه انسانی دیگر را طلب می‌کند.

عَلَّامَه طِبَّاطِبَائِي در معنای شفاعت می‌نویسد:
 «شفاعت یعنی واسطه شدن در رساندن نفع یا دفع ضرر از کسی به‌عنوان حکومت نه به‌عنوان مبارزه و تضاد» (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۱، ص ۱۵۹).

قاضی عبدالجبار و مسئله شفاعت

معتزلیان اصل شفاعت را پذیرفته‌اند، اما در تفسیر آن با دیگر متکلمان مخالفت ورزیده و تصور کرده‌اند که شفاعت مربوط به افراد مطیع و نیکوکار است. در نتیجه، شفاعت پیامبر سبب افزایش درجه و پاداش نیکوکاران می‌شود.

قاضی عبدالجبار در این باره می‌نویسد: «لا خلاف بين الأمة في أن شفاعة النبي - صلى الله عليه و سلم - ثابتة للأمة وإنما الخلاف في أنها تثبت لمن؟ فعندنا أن الشفاعة

فیهم؛ و لما صح أن يقول: ﴿وَلَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ﴾ لأن قبول الشفاعة وإسقاط العقاب إلى المغفرة أعظم من كل فداء يسقط به ما قد استحقوه من المضرة... و لما صح أن يقول: ﴿وَلَا هُمْ يُنصرون﴾ و أعظم النصرة تخلصهم من العذاب الدائم بالشفاعة. فالآية دالة على ما نقوله من جميع هذه الوجوه» (قاضی عبدالجبار، بی تا، ص ۹۰).

بنابراین، قاضی به دلیل اطلاق آیه، استدلال می‌کند که شفاعت شامل فاسق (مؤمن مرتکب کبیره) نمی‌شود؛ زیرا اگر پیامبر افراد عاصی را شفاعت کند، چند اشکال پیش می‌آید: ۱. صحیح نیست که خداوند بگوید: ﴿لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئاً﴾؛ زیرا پیامبر با شفاعت خود، از آنان کفایت می‌کند. ۲. در این صورت، قول خداوند صحیح نمی‌باشد: ﴿وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ﴾؛ زیرا شفاعت نبی در حق آنان پذیرفته شده است. ۳. شفاعت پیامبر با قول خداوند: ﴿وَلَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ﴾ منافات پیدا می‌کند؛ زیرا اسقاط عذاب و بخشش فاسق از هر فدیهای بزرگتر است. ۴. شفاعت نبی با عبارت پایانی آیه: ﴿وَلَا هُمْ يُنصرون﴾ سازگاری نخواهد داشت؛ چون بزرگترین نصرت و کمک برای فاسق، رهایی از عذاب دایمی است که با شفاعت محقق می‌شود.

بررسی: گرچه ظاهر اولیه آیه اطلاق دارد و شامل فاسق هم می‌شود، اما قرائنی وجود دارد که به کمک آن می‌توان آیه را به کفار اختصاص داد:

اولاً، مخاطب آیه مذکور مسلمانان نیستند؛ زیرا از سیاق آیات به دست می‌آید که این آیه در مورد قوم یهود نازل شده است؛ چنان‌که خداوند در آیه قبل می‌فرماید: ﴿يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَنِّي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ﴾ (بقره: ۴۷).

ابن عطیه اندلسی در این باره می‌نویسد: «و سبب هذه

نیز نمی‌شود (قاضی عبدالجبار، ۱۴۲۲ق، ص ۴۷۵).

اصل دوم: خداوند به مرتکب کبیره وعده عقاب داده است، عفو از گناه کار نوعی تخلف در وعده و دروغ در گزارش به حساب می‌آید و هر دو بر خدا محال است. قاضی عبدالجبار در این باره می‌نویسد: «ان الله تعالى... توعد العصاة بالعقاب و أنه يفعل ما توعد عليه لا محالة ولا يجوز عليه الخلف و الكذب» (همان، ص ۳۵)؛ خداوند متعال به گناه کاران وعده عقاب می‌دهد و او به آنچه وعده داده است، عمل می‌کند و تخلف در وعده و دروغ‌براو جایز نیست. قاضی عبدالجبار بر اساس این دو اصل نتیجه می‌گیرد که شفاعت از آن مؤمنانی است که گناهی مرتکب نشده و یا پس از ارتکاب، پیش از مرگ توبه کرده‌اند.

دلایل نقلی

عبدالجبار برای اثبات مدعای خود، به آیاتی از قرآن کریم تمسک کرده و معتقد است شفاعت به مرتکب گناه کبیره نمی‌رسد. در اینجا به مهم‌ترین آیات و بررسی آنها می‌پردازیم:

۱. ﴿وَاتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئاً وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ وَلَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا هُمْ يُنصرون﴾ (بقره: ۴۸).

قاضی عبدالجبار در توضیح این آیه می‌نویسد: «الآية تدل على أن من استحق العقاب لا يشفع النبي ﷺ له ولا ينصره؛ لأن الآية وردت في صفة اليوم ولا تخصيص فيها، فلا يمكن صرفها إلى الكفار دون أهل الثواب و هي واردة فيمن يستحق العذاب في ذلك اليوم، لأن هذا الخطاب لا يليق إلا بهم... و لو كان النبي ﷺ يشفع لهم لكان قد أغنى عنهم و أجزى، فكان لا يصح أن يقول تعالى: ﴿لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئاً﴾؛ و لما صح أن يقول: ﴿وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ﴾ و قد قبلت شفاعته ﷺ»

مشمول شفاعت واقع نمی‌شود. او در خصوص این آیه می‌نویسد: «بین [فی هذه الآية] أن الظالم لا يشفع له النبي - صلى الله عليه - و أن الشفاعة لا تكون إلا للمؤمنين لتحصل لهم مزية في التفضل و زيادة الدرجات، مع ما يحصل له - صلى الله عليه - من التعظيم و الإكرام»؛ (قاضی عبدالجبار، بی‌تا، ص ۶۰۰)؛ در این آیه بیان شده که پیامبر ﷺ، ظالم را شفاعت نمی‌کند، بلکه شفاعت برای مؤمنان است تا بدین وسیله، برتری و ترفیع درجات مؤمنان و نیز تعظیم و بزرگی پیامبر ﷺ حاصل شود. بررسی: برای بررسی عقیده قاضی عبدالجبار در این زمینه، می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد:

اولاً، مراد از «ظالمین» در آیه کریمه، کافران و مشرکان هستند (ر.ک: ابن جوزی، ۱۴۲۲ق، ج ۴، ص ۳۳؛ آلوسی، ۱۴۱۵ق، ج ۱۲، ص ۳۱۳؛ مراغی، بی‌تا، ج ۲۴، ص ۵۶). بنابراین، واژه «ظالم»، مؤمن مرتکب کبیره را که هنوز توبه نکرده است شامل نمی‌شود. شاهد بر این مطلب، صدر آیه است: ﴿وَأَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْآزِفَةِ إِذِ الْقُلُوبُ لَدَى الْحَنَاجِرِ كَاطْمِينَ مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ حَمِيمٍ وَلَا شَفِيعٍ يَطَاعُ﴾؛ خداوند به پیامبر امر کرده تا مشرکان قومش را انذار دهد؛ یعنی آیه در مورد کافرانی که در آیات خدا مجادله می‌کردند، وارد شده است. در نتیجه، آیه مختص به آنها می‌باشد (ر.ک: فخررازی، ۱۴۲۰ق، ج ۲۷، ص ۵۰۴).

ثانیاً، از کلام برخی مفسران استفاده می‌شود بر فرض اینکه مراد از «ظالمین»، مرتکب کبیره‌ای باشد که هنوز توبه نکرده است، اما آنچه در آیه مورد نفی قرار گرفته، شفیع مطاع است؛ یعنی شفیعی که اطاعتش بر خداوند واجب باشد و اما شفیع مجاب نفی نشده است؛ یعنی شفیعی که خداوند از سر لطف و محبت شفاعت او را می‌پذیرد و در حقیقت، در حوزه مشیت و اذن الهی است

الآیه أن بنی اسرائیل قالوا: نحن أبناء الله و أبناء أنبیائه و سیشفع لنا أبائنا، فأعلمهم الله تعالى عن يوم القيامة أنه لا تقبل فيه الشفاعة» (ابن عطیه اندلسی، ۱۴۲۲ق، ج ۱، ص ۱۳۹)؛ و سبب نزول آیه این است که بنی اسرائیل گفتند: ما پسران خدا و انبیای او هستیم و پدران ما برای ما طلب شفاعت خواهند کرد. پس خداوند آنها را از روز قیامت آگاه کرد که در آن روز شفاعت پذیرفته نمی‌شود.

نوی جاوی نیز می‌نویسد: «وَأَتَّقُوا أَيُّهَا الْيَهُودُ إِنْ لَمْ تَوْمِنُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا» (نوی جاوی، ۱۴۱۷ق، ج ۱، ص ۱۹).

ثانیاً، آیه با اخبار و احادیث پیامبر ﷺ، به غیرمسلمانان تخصیص یافته است؛ چنان‌که طبری می‌نویسد: «هذه الآية و إن كان مخرجها عاما في التلاوة، فإن المراد بها خاص في التأويل لتظاهر الأخبار عن رسول الله - صلى الله عليه و سلم - أنه قال: "شفاعتي لأهل الكبائر من أمتي" ... ﴿وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ﴾ الشفاعة إنما هي لمن مات على كفره غير نائب إلى الله عزوجل؛ گرچه ظاهر آیه، عام است، اما آیه با اخباری که از پیامبر ﷺ رسیده، تخصیص یافته است. پیامبر فرمودند: «شفاعت من برای گنه کاران اتمم که دارای گناهان کبیره‌اند، می‌باشد»... ﴿وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ﴾؛ یعنی کسی که بدون توبه و در حال کفر از دنیا برود، شفاعت شامل حالش نمی‌شود (طبری، ۱۴۱۲ق، ج ۱، ص ۲۱۱).

بنابراین، گرچه آیه بر نفی شفاعت دلالت دارد، اما به مقتضای مفاد حدیث، آیه به غیرمسلمانان تخصیص می‌یابد. در نتیجه، آیه مخصوص کفار است.

۲. ﴿مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ حَمِيمٍ وَلَا شَفِيعٍ يَطَاعُ﴾ (غافر: ۱۸). قاضی عبدالجبار با استفاده از این آیه خواسته اثبات کند مرتکب کبیره (فاسق) تا زمانی که توبه نکرده، ظالم است؛ در نتیجه، آیه کریمه بر او تطبیق پیدا می‌کند و

راضی باشد، درحالی که خدا از فاسق راضی نیست. او در این باره می‌نویسد: «يدل على أن الشفاعة لا تكون إلا لمن كانت طرائقه مرضية و أن الكافر و الفاسق ليسا من أهلها»؛ آیه دلالت دارد بر اینکه شفاعت برای کسی است که مورد رضایت خدا باشد، درحالی که کافر و فاسق مورد رضایت خداوند نیستند (قاضی عبدالجبار، بی تا، ص ۴۹۹). بررسی: به نظر می‌رسد رضایت در آیه شریفه مربوط به اصل ایمان و توحید است؛ زیرا کفر و شرک مورد رضایت خداوند قرار نمی‌گیرد و خداوند هم می‌فرماید: ﴿وَلَا يَرْضَىٰ لِعِبَادِهِ الْكُفْرَ﴾ (زمر: ۷).

در مورد اینکه رضایت به اصل ایمان و کلمه توحید تعلق می‌گیرد، در منابع فریقین نیز روایاتی وجود دارد. حسین بن خالد می‌گوید: به حضرت عرض کردم: یا بن رسول الله، معنی این آیه چیست: ﴿وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَىٰ﴾؟ حضرت فرمودند: یعنی شفاعت نمی‌کنند مگر کسی را که خداوند دینش را بپسندد (عروسی حویزی، ۱۴۱۵ق، ج ۳، ص ۴۲۳). همچنین، از ابن عباس در مورد آیه شریفه روایت شده که می‌گوید: «إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَىٰ أَى لِمَنْ قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» (قرطبی، ۱۳۶۴، ج ۱۱، ۲۸۱؛ فخررازی، ۱۴۲۰ق، ج ۲۲، ص ۱۳۵).

۴. ﴿أَقْمَنُ حَقًّا عَلَيْهِ كَلِمَةُ الْعَذَابِ أَفَأَنْتَ تَنْفِذُ مَنْ فِي النَّارِ﴾ (زمر: ۱۹).

قاضی عبدالجبار با استفاده از این آیه، درصدد اثبات ادعای خود هست، به این صورت که چون فاسق یکی از کسانی است که عذاب بر او حتمی شده است، از این رو، پیامبر ﷺ نمی‌تواند به وسیله شفاعت او را از آتش خارج کند. او ذیل تفسیر آیه می‌نویسد: «الآية تدل على أن من أخبر الله تعالى أنه بعدله لا يخرج من النار، فإذا صح أنه أخبر بذلك في الفجر و الفساق فيجب ذلك فيهم؛ و يدل

(ر.ک: همان، ص ۵۰۴؛ طوسی، ۱۴۰۷ق، ص ۳۰۵؛ فاضل مقداد، ۱۴۲۲ق، ص ۴۵۲؛ لاهیجی، ۱۳۷۲، ص ۱۷۰). بنابراین، آیه اصل شفاعت را انکار نمی‌کند، بلکه مطاع بودن آن را به طور حتم مورد نفی قرار می‌دهد و این مطلبی است که همه بر آن اتفاق نظر دارند.

ثالثاً، سلب شفیع و حمیم از «ظالمین» در جمله ﴿مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ حَمِيمٍ وَلَا شَفِيعٍ يَطَاعُ﴾، یا به نحو عموم سلب است یا به نحو سلب عموم. در صورت اول، بر هریک از «ظالمین» حکم می‌شود که او در روز قیامت، حمیم و شفيعی ندارد؛ اما در حالت دوم، معنای جمله این است که برای مجموع ظالمین، حمیم و شفيعی نیست، در این صورت، بعضی از افراد ظالم شفيع دارند. قول صحیح در اینجا، مورد دوم یعنی سلب عموم است.

این مطلب به کلام خداوند تأیید می‌شود، آنجا که می‌فرماید: ﴿الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أُنذِرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ﴾ (بقره: ۶). اگر آیه را حمل کنیم بر اینکه هریک از کافران ایمان نمی‌آورند، مستلزم وقوع خلف در کلام خداست؛ زیرا بسیاری از کفار بعد از کفرشان ایمان آوردند؛ اما اگر بگوییم منظور آیه این است که مجموع کافران ایمان نمی‌آورند، اعم از آنکه بعضی از آنها ایمان آورده باشند و برخی دیگر ایمان نیاورده باشند، در این صورت، خلف لازم نمی‌آید. بنابراین، واجب است که آیه ﴿مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ حَمِيمٍ وَلَا شَفِيعٍ يَطَاعُ﴾ را بر سلب عموم حمل کنیم نه بر عموم سلب (ر.ک: فخررازی، ۱۴۲۰ق، ج ۲۷، ص ۵۰۴-۵۰۵).

۳. ﴿وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَىٰ...﴾ (انبیاء: ۲۸).

قاضی عبدالجبار برای اثبات ادعای خود به این آیه استدلال کرده است. او معتقد است: طبق آیه شریفه، شفاعت ملائکه شامل حال کسی می‌شود که خدا از او

قاعده، ما معتقدیم شفاعت کسانی که در حال فسق و پیش از توبه از دنیا رفته‌اند، به منزله شفاعت کردن کسی است که فرزند کسی را کشته و آن‌گاه در کمین کشتن فرزند دیگر برآمده است. اگر شفاعت درباره چنین انسانی قبیح است و از کرامت شفیع می‌کاهد، شفاعت درباره انسانی که به خاطر مر نمی‌تواند به عصیان خود ادامه دهد نیز قبیح است و مقام شفیع را تنزل می‌دهد (ر.ک: قاضی عبدالجبار، ۱۴۲۲ق، ص ۴۶۴).

بررسی: استدلال قاضی جنبه عاطفی دارد و از طریق تحریک عواطف می‌خواهد طرف را قانع کند، خواه استدلال او صحیح باشد یا نباشد. وی از نکته خاصی در مورد شفاعت غفلت کرده است و آن اینکه شفاعتی که قرآن از آن خبر می‌دهد، کاملاً محدود و مشروط است و شرط مهم آن، قطع نشدن رابطه ایمانی گنه‌کار با خدا و پیوند روحی او با شفیع است؛ در چنین شرایطی، مشمول شفاعت شافعان می‌گردد، ولی اگر پیوند خود را با خدا و شفیع قطع کرد، قطعاً از شفاعت محروم خواهد بود.

مثالی که قاضی می‌زند، می‌تواند بیانگر حال گنه‌کاری باشد که تمام پل‌های پشت سر خود را خراب کرده و هر نوع شایستگی را از خود سلب کرده است. قبح شفاعت در این مورد، گواه بر قبح آن در دیگر موارد نخواهد بود (سبحانی، ۱۳۸۳ الف، ج ۴، ص ۱۸۷).

دلیل دوم: آنچه از کلام قاضی عبدالجبار برمی‌آید، این است که اگر شفاعت به مرتکب کبیره‌ای که هنوز توبه نکرده برسد، اولاً، باعث می‌شود به کسی که مستحق ثواب نیست، ثواب برسد، درحالی‌که ثواب دادن به چنین کسی قبیح است؛ ثانیاً، موجب می‌شود مکلف تفضلاً وارد بهشت شود (ر.ک: قاضی عبدالجبار، ۱۴۲۲ق، ص ۴۶۴). توضیح مطلب اینکه ثواب دادن به غیرمستحق

ایضا علی أنه - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ - لا يشفع لهم، لأنه لو شفع لهم لوجب أن يكون منقذا من النار و قد نفى الله تعالى عنه ذلك» (قاضی عبدالجبار، بی تا، ص ۵۹۲)؛ آیه دلالت دارد بر اینکه خداوند به واسطه عدلش، او [کسی که عذاب بر او حتمی شده] را از آتش خارج نمی‌کند. بنابراین، اگر سخن خداوند در مورد فاجران و فاسقان صحیح باشد، خداوند نباید آنها را از آتش نجات دهد. همچنین آیه دلالت می‌کند بر اینکه پیامبر، فاسقان را شفاعت نمی‌کند؛ زیرا شفاعت کردن پیامبر، به منزله نجات دادن آنها از آتش است، درحالی‌که خداوند، این اختیار را از پیامبر نفی کرده است.

بررسی: به نظر می‌رسد این حتمیت عذاب صرفاً از آن کفار و مشرکان باشد؛ زیرا خداوند درباره آنان فرموده است: ﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَظَلَمُوا لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيُغْفِرَ لَهُمْ وَلَا لِيُهْدِيَهُمْ طَرِيقًا﴾ (نساء: ۱۶۸) و ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يُغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَ يُغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ وَ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ افْتَرَىٰ إِثْمًا عَظِيمًا﴾ (نساء: ۴۸).

مفسران نیز بر این معنا که آیه در مورد کفار و مشرکان است، تأکید دارند (قرطبی، ۱۳۶۴، ج ۱۶، ۲۴۴؛ ابن جوزی، ۱۴۲۲ق، ج ۴، ص ۱۲؛ شاذلی، ۱۴۱۲ق، ج ۵، ص ۳۰۴۵).

دلایل عقلی

قاضی عبدالجبار علاوه بر دلایل نقلی، برای اثبات مدعای خود به دلایل عقلی هم تمسک کرده است:

دلیل اول: شفاعت به معنای درخواست نفع یا دفع ضرر برای دیگری است؛ زیرا زمانی که مشفوع‌الیه، شفاعت شفیع [مانند پیامبر ﷺ] را اجابت می‌کند، درواقع او را اکرام کرده است و اگر شفیع نزد مشفوع‌الیه کرامت نداشته باشد، جلب نفع یا دفع ضرر غیر را نمی‌کند. با پذیرش این

در اول مقرر کرد، بر طبق عدالت بوده و هم برداشتن عقاب از کسانی که مخالفت کردند عدالت بوده است.

و اما جواب حلی: برداشته شدن عقاب به وسیله شفاعت، وقتی مغایر با حکم اولی خداست و آن‌گاه آن سؤال پیش می‌آید که کدام یک عدل است و کدام ظلم، که این برطرف شدن عقاب به وسیله شفاعت، نقض حکم و ضد آن باشد و یا نقض آثار و تبعات آن حکم باشد؛ آن تبعات و عقابی که خود خدا معین کرده است، درحالی‌که شفاعت نه نقض اصل حکم است، نه نقض آن عقوبتی که برای مخالفت آن حکم معین کرده‌اند، بلکه شفاعت نسبت به حکم و عقوبت نام‌برده، حکومت دارد، یعنی مخالفت‌کننده را از مصداق شمول عقاب بیرون می‌کند و او را مصداق شمول رحمت و یا صفتی دیگر از صفات خدای تعالی، از قبیل عفو و مغفرت می‌سازد، که یکی از آن صفات احترام گذاشتن به شفیع و تعظیم اوست (طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۱، ص ۲۴۶).

دلیل سوم: شکی نیست که طلب شفاعت از خداوند برای هر مسلمان، امری مستحب است. از طرف دیگر، اگر شفاعت مشروط به عمل خاص یا متوقف بر فعل خاصی باشد، مستحب است که مسلمانان، آن عمل را اتیان کنند. بنابراین، اگر شفاعت مختص صاحبان کبیره و متوقف بر ارتکاب کبایر باشد، عقلاً از این دعا لازم می‌آید که ما از خداوند درخواست کنیم ما را از فاسقان و گنه کاران قرار دهد، درحالی‌که این مطلب با اراده الهی منافات دارد؛ زیرا خداوند از بندگانش طاعت را خواسته است.

قاضی عبدالجبار در این باره می‌نویسد: «أليس أن الأمة اتفقت على قولهم: اللهم اجعلنا من أهل الشفاعة، فلو كان الأمر على ما ذكرتموه لكان يجب أن يكون هذا الدعاء دعاء لأن يجعلهم الله تعالى من الفساق و ذلك خلف»

از آن جهت قبیح است که مستلزم ظلم می‌شود و ادعای ظلم بودن آن به این دلیل است که برداشتن عقابی که توسط خدا برای مجرم در روز قیامت معین شده، یا عدل است یا ظلم. اگر برداشتن آن عقاب‌ها عادلانه باشد، پس تشریح آن حکمی که مخالفتش عقاب می‌آورد، در اصل، ظلم بوده است و ظلم لایق ساحت مقدس خدای تعالی نیست و اگر برداشتن عقاب نامبرده ظلم است، چون تشریح حکمی که مخالفتش این عقاب را آورده عادلانه بوده، پس درخواست انبیا یا هر شفیع دیگر درخواست ظلم از خداست و این درخواست جاهلانه است و ساحت مقدس انبیا از مثل آن منزله است (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۱، ص ۱۶۲).

بررسی: در جواب نقضی به ایشان می‌گوییم: شما درباره اوامر امتحانی خدا چه می‌گویید؟ آیا رفع حکم امتحانی - مانند جلوگیری از کشته شدن اسماعیل در مرحله دوم و اثبات آن در مرحله اول - مأموریت ابراهیم به کشتن او - هر دو عدالت است؟ یا یکی ظلم و دیگری عدالت است؟ چاره‌ای جز این نیست که بگوییم هر دو عدالت است و حکمت در آن آزمایش و بیرون آوردن باطن و نیت درونی مکلف و یا به فعلیت رساندن استعدادهای اوست. در مورد شفاعت هم می‌گوییم: ممکن است خدا مقدر کرده باشد که همه مردم باایمان را نجات دهد، ولی در ظاهر احکامی مقرر کرده و برای مخالفت آنها عقاب‌هایی معین کرده است تا کفار به کفر خود هلاک گردند و مؤمنان به وسیله اطاعت به درجات محسنان بالا روند و گنه کاران به وسیله شفاعت به آن نجاتی که گفتیم خدا برایشان مقدر کرده برسند، هر چند که نجات از بعضی انواع عذاب‌ها، یا بعضی افراد آن باشد؛ ولی نسبت به بعضی دیگر از عذاب‌ها، از قبیل حول و وحشت برزخ و یا دلهره و فزع روز قیامت را بچشند، که در این صورت هم آن حکمی که

گروه معتزله شفاعت را به گونه‌ای دیگر تفسیر نموده و می‌گویند: مقصود از شفاعت پیامبر صلی الله علیه و آله در این روز آن است که شفاعت وی سبب می‌شود پاداش نیکوکاران بالا رود نه اینکه گناه کاران را از عذاب برهاند، ولی حق همان است که تمام طوایف اسلامی (جز این طایفه) آن را می‌گویند و معنای شفاعت پیامبر صلی الله علیه و آله این است که گناه کاران را از عذاب دوزخ می‌رهاند تا وارد آتش نشوند و آنها هم که در آن می‌سوزند، در پرتو شفاعت پیامبر از آتش دوزخ خارج شده، وارد بهشت می‌شوند» (فخررازی، ۱۴۲۰ق، ج ۳، ص ۴۹۵-۴۹۶).

نظر دیگر بزرگان اشعری درباره مسئله شفاعت، همسو با نظر فخررازی است. تفتازانی می‌نویسد: «والشفاعة ثابتة للرسول و الاخيار في حق اهل الكبائر بالمستفيض من الاخبار خلافاً للمعتزلة» (تفتازانی، ۱۴۰۷ق، ص ۷۵). صاحب موافق نیز می‌نویسد: «أجمع الامة على ثبوت أصل الشفاعة المقبولة له عليه الصلاة والسلام ولكن هي عندنا لاهل الكبائر من الامة في اسقاط العقاب عنهم» (ایجی، ۱۳۲۵، ج ۸، ص ۳۱۲).

همان‌طور که دیدگاه قاضی عبدالجبار معتزلی بر چند اصل استوار بود، نظر فخررازی هم مبتنی بر چند اصل مهم است: اصل اول: حقیقت ایمان همان تصدیق قلبی است. او در تعریف «ایمان» می‌نویسد: «الذي نذهب إليه أن الإيمان عبارة عن التصديق بالقلب... الإيمان عبارة عن التصديق به كل ما عرف بالضرورة كونه من دين محمد - صلى الله عليه وسلم - مع الاعتقاد» (فخررازی، ۱۴۲۰ق، ج ۲، ص ۲۷۱). بنابراین، فخررازی عمل را رکن ایمان نمی‌داند، بلکه تصدیق باطنی را در رهایی از عذاب جاودان کافی می‌شمرد. از این‌رو، شفاعت پیامبر در روز حساب، مرتکبان کبیره را نیز دربر خواهد گرفت.

(قاضی عبدالجبار، ۱۴۲۲ق، ص ۴۶۶)؛ آیا چنین نیست که امت، اتفاق نظر دارند بر این سخن: «خدایا ما را از اهل شفاعت قرار بده»؟ بنابراین، اگر مطلب چنان باشد که ذکر کردید [شفاعت، مختص صاحبان کبیره باشد]، از این دعا لازم می‌آید که از خداوند بخواهیم ما را از فاسقان قرار دهد، درحالی‌که این خلف است.

بررسی: این مناقشه به دیدگاه کسانی که شفاعت را اعم از زیادت منافع و دفع ضرر می‌دانند، وارد نیست، اما بنا بر نظر کسانی که شفاعت را مختص گناه کاران می‌دانند، باید بگوییم که مکلف در طول حیاتش، در معرض عصیان و گناه است و در صورتی‌که از شخص معصیتی سرزند، طلب شفاعت او به معنای درخواست جبران معصیت است. همچنین گاهی بنده در گناهی قرار می‌گیرد درحالی‌که خودش جاهل است، اما به خاطر کوتاهی‌ای که در یادگیری کرده، مستحق مؤاخذة است. از این‌رو، جهل به معصیت، مستلزم عدم استحباب درخواست شفاعت نیست. علاوه بر اینکه قسم دیگری از شفاعت وجود دارد که مخصوص پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است و تمام مردم حتی سایر انبیا به آن شفاعت نیاز دارند (مجلسی، ۱۴۰۴ق، ج ۸، ص ۴۲؛ برقی، ۱۳۷۱ق، ج ۱، ص ۱۸۴). علامه طباطبائی، مقام محمود را بر این قسم از شفاعت حمل کرده است (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۱، ص ۱۷۶).

فخررازی و مسئله شفاعت

فخررازی از بزرگان مکتب اشعری، معتقد است که شفاعت مرتکبان کبیر که به دلایلی نتوانسته‌اند قبل از موت توبه کنند، جایز است.

او در این باره می‌گوید: «امت اسلامی اتفاق نظر دارند که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله روز رستاخیز حق شفاعت دارد و

فخررازی در تفسیر خود سعی کرده در موارد مختلف، دیدگاه خود را اثبات و عقیده معتزلیان را باطل کند. او با استفاده از آیات، خلود در آتش جهنم را نیز منحصر به کفار می‌داند. در اینجا به برخی از عبارات او در تفسیر کبیر اشاره می‌کنیم:

او در تفسیر آیه ﴿فَأَتَابَهُمُ اللَّهُ بِمَا قَالُوا جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَ ذَلِكَ جَزَاءُ الْمُحْسِنِينَ وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ﴾ (مائده: ۸۵-۸۶) می‌نویسد: «آیه دلالت دارد بر اینکه مؤمن دارای گناه کبیره، در آتش جاودان نخواهد بود و این مطلب به دو دلیل است: اول اینکه خداوند می‌فرماید: ﴿وَذَلِكَ جَزَاءُ الْمُحْسِنِينَ﴾ و منظور از این احسان، شناخت حق است به دلیل سخن خدا ﴿مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ﴾ و نیز منظور از احسان، اقرار و اعتراف به حق است به دلیل سخن خداوند ﴿فَأَتَابَهُمُ اللَّهُ بِمَا قَالُوا﴾ و چون چنین است، آیه دلالت دارد بر اینکه این معرفت و اعتراف به حق، آن ثواب را برای شخص به دنبال دارد و کسی که دارای گناه کبیره است، یا باید از بهشت به سوی جهنم برده شود که این سخن، به اجماع باطل است، و یا باید بعد از عقوبت گناهش، وارد بهشت شود که این، همان مطلب صحیح است. دوم اینکه سخن خداوند ﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ﴾، ﴿أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ﴾ افاده حصر می‌کند؛ یعنی فقط اصحاب جحیم نه غیر. مصاحب چیزی بودن، به معنای همراهی است که از آن جدایی ناپذیر است؛ بنابراین، دایمی بودن عذاب به کافران اختصاص پیدا می‌کند و آیه به دو دلیلی که ذکر شد، از محکم‌ترین ادله‌ای است که خلود در آتش را برای مؤمن فاسق، باطل می‌داند» (همان، ج ۱۲، ص ۴۱۶).

او همچنین در تفسیر آیه ﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَنُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا وَ عَدَلَ اللَّهُ حَقًّا وَ مَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ قِيلًا﴾ (نساء: ۱۲۲) می‌نویسد: «بدان که خداوند در بیشتر آیات بشارت فرموده: ﴿خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا﴾ و اگر خلود، ابدیت و دایمی بودن را برساند، تکرار لازم می‌آید و این خلاف اصل است. می‌دانیم که خلود عبارت است از توقف طولانی نه دوام، اما در آیات وعید و تهدید، خلود ذکر شده است و تنها در مورد کفار است که ابدی بودن را هم ذکر می‌کند و این نشان می‌دهد که عقاب مؤمن دارای گناه کبیره، مقطعی است» (همان، ج ۱۱، ص ۲۲۵).

اصل دوم: گرچه خداوند به مرتکب کبیره وعده عقاب داده، اما بین عفو گناهکار و عقاب او مختار است و در صورتی که خداوند گناهکار را عقاب کند، بعد از مدتی او را از آتش خارج می‌کند. فخررازی در تفسیر آیه ﴿وَمَنْ عَادَ فَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾ (بقره: ۲۷۵) می‌نویسد: «اگر مؤمن دارای گناه کبیره، به خدا و رسول ایمان داشته باشد، جایز است که خداوند از او درگذرد یا او را مجازات کند و اختیار این دو امر به خدا سپرده شده است. در صورتی که خداوند او را مجازات کند، مخلد در آتش نخواهد بود، بلکه خداوند او را از آتش خارج می‌کند و خداوند جواز عفو در مورد دارندگان گناه کبیره را به واسطه سخن خود ﴿وَأْمُرُهُ إِلَى اللَّهِ﴾، بیان کرده است. همچنین سخن خداوند ﴿فَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾، دلالت می‌کند بر اینکه در آن حالتی که خداوند، گنه‌کار را داخل آتش کند، او را مخلد در آتش نمی‌کند؛ زیرا خلود به کافران اختصاص دارد نه مؤمنان و این بیانی شریف و تفسیری نیکوست» (همان، ج ۷، ص ۸۰).

دلایل نقلی

فخررازی برای اثبات دیدگاه خود مبنی بر اینکه شفاعت بر مرتکبان کبایر نیز جاری می‌شود، به آیات و روایات متعددی تمسک کرده است که در اینجا به اختصار بیان می‌کنیم:

۱. ﴿إِنَّ تَعَذُّبَهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبَادُكَ وَإِنْ تَغْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾ (مائده: ۱۱۸).

در این آیه، حضرت عیسی علیه السلام در مقام شفیع چنین بیان می‌کند: «اگر عذابشان کنی، آنان بندگان تواند و اگر بر ایشان ببخشایی تو خود، توانا و حکیمی.»

در مورد اینکه شفاعت حضرت عیسی در مورد چه کسانی تحقق می‌یابد، پنج فرض وجود دارد: ۱. در مورد کافر، این قسم باطل است؛ زیرا سخن خداوند: ﴿وَإِنْ تَغْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾، لایق کفار نیست. ۲. در مورد مسلمان مطیع؛ ۳. در مورد مسلمانی که گناه صغیره مرتکب شده است. ۴. در مورد مسلمان دارای گناهان کبیره‌ای که توبه کرده است. این سه فرض نیز باطل است؛ زیرا از نظر عقلی، عذاب کردن این سه گروه نزد خصم جایز نیست. ۵. در مورد مسلمان دارای گناهان کبیره قبل از توبه؛ بنابراین، با ابطال چهار فرض اول، ثابت می‌شود که شفاعت حضرت عیسی، در مورد مسلمان دارای گناهان کبیره‌ای که هنوز توبه نکرده، وارد شده است و از آنجاکه کسی بین شفاعت حضرت عیسی علیه السلام و حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم تفاوتی قائل نشده است، پس شفاعت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نیز در مورد مسلمان دارای گناهان کبیره صحیح می‌باشد (ر.ک: همان، ج ۳، ص ۴۹۸).

بررسی: با دقت در آیه شریفه، به دست می‌آید که آیه در مقام آن است که حضرت عیسی در گناهان و شرکی که امت او بعد از آن حضرت مرتکب شدند، دخالتی نداشته است نه اینکه بخواهد از مشرکان شفاعت کند؛ به عبارت

دیگر، در این آیه هیچ‌گونه وساطتی نیست. علامه طباطبائی در این باره می‌نویسد: «مفاد آیه این است که اگر سرانجام کار امت من به چنین شرک و کفر رسوا و مفتضحی کشید، من که پیغمبر آنان بودم هیچ تقصیری نداشتم و هیچ تعهدی درباره آن به گردنم نیست، برای اینکه در کارشان مداخله نداشتم تا اینکه حکمی که تو - ای پروردگار - بین خودت و آنان داری شامل من هم بشود. این امت من و این حکم تو، هر طور که می‌خواهی در آنان حکم کن؛ اگر بخواهی آنان را مشمول حکمی که درباره کسانی که به تو شرک می‌ورزند، قرار داده و در آتش بسوزانی بندگان تواند و اختیار و تدبیر امرشان به دست توست و اگر بخواهی اثر این ظلم عظیمی که کرده‌اند محو ساخته، به این وسیله از ایشان درگذری باز هم تویی عزیز و حکیم و برای توست حقیقت عزت و حکمت» (طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۶، ص ۳۵۸).

۲. ﴿فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي وَمَنْ عَصَانِي فَإِنَّكَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ (ابراهیم: ۳۶).

همان‌گونه که در آیه قبل توضیح داده شد، سخن خداوند: ﴿وَمَنْ عَصَانِي فَإِنَّكَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾، شامل کافر نمی‌شود؛ زیرا به اجماع مسلمانان، کافر شایستگی آمرزش را ندارد. همچنین صحیح نیست که سخن خداوند را بر مرتکب گناه صغیره و کبیره‌ای که توبه کرده است حمل کنیم؛ زیرا عقلاً بخشش آنها جایز و بلکه لازم است و آنان نیازی به شفاعت ندارند؛ بنابراین، باید آیه را حمل کنیم بر مسلمان دارای گناه کبیره‌ای که موفق به توبه نشده است (فخررازی، ۱۴۲۰ق، ج ۳، ص ۴۹۸).

بررسی: در این آیه شریفه نیز هیچ‌گونه وساطت و شفاعتی وجود ندارد. گویا حضرت ابراهیم خواسته است بگوید: هر که در عمل به شریعت من و مشی بر طبق سیره

الْمُجْرِمِينَ إِلَىٰ جَهَنَّمَ وَرُدًّا، لَا يَمْلِكُونَ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنِ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا ﴿مريم: ۸۵-۸۷﴾.

آنچه از ظاهر آیه به دست می‌آید این است که مجرمان، دیگران را شفاعت نمی‌کنند یا اینکه غیرمجرمان، مجرمان را شفاعت نمی‌کنند؛ زیرا اضافه مصدر به فاعل و همچنین اضافه مصدر به مفعول حسن است، مگر اینکه بگوییم حمل آیه بر وجه اول مستلزم توضیح واضح است؛ چون همه می‌دانند مجرمانی که استحقاق جهنم را دارند، نمی‌توانند دیگران را شفاعت کنند؛ بنابراین، لازم است آیه را بر وجه دوم حمل کنیم و بگوییم آیه حصول شفاعت را برای اهل کبایر اثبات می‌کند؛ زیرا خداوند در ادامه می‌فرماید: ﴿إِلَّا مَنِ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا﴾ و تقدیر آیه چنین است: غیرمجرمان، مجرمان را شفاعت نمی‌کنند، مگر اینکه نزد خدا عهدی داشته باشند. اقتضای مطلب این است که هر کس نزد خدا عهدی داشته باشد، مشمول آیه می‌شود و از آنجاکه فرد دارای گناه کبیره نزد خدا عهد ایمان و توحید را دارد، آیه شریفه شامل او نیز می‌شود (ر.ک: فخررازی، ۱۴۲۰ق، ج ۳، ص ۴۹۹).

بررسی: برای بررسی عقیده فخررازی در این زمینه، می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد:

اولاً، ظهور ﴿لَا يَمْلِكُونَ الشَّفَاعَةَ﴾ در این نیست که مجرمان، دیگران را شفاعت نمی‌کنند یا اینکه غیرمجرمان، مجرمان را شفاعت نمی‌کنند، بلکه منظور این است که مردم تبهکار، قادر بر شفاعت کسی نیستند و کسی هم آنها را شفاعت نمی‌کند. بعکس، اهل ایمان یکدیگر را شفاعت می‌کنند و شفاعتشان پذیرفته می‌شود؛ به عبارت دیگر، مالک بودن شفاعت دو گونه است: ۱. شفاعت کردن غیر؛ ۲. استدعای شفاعت از غیر. خداوند می‌فرماید: اینها وضعی دارند که نه شفاعت دیگران به حالشان سودی

من، مرا پیروی کند، او به من ملحق است و به منزله فرزندان من خواهد بود و ای خدا، من از تو مسئلت می‌دارم مرا و ایشان را از اینکه بت بپرستیم دور بدار و هر که مرا در عمل به شریعتم نافرمانی کند و یا در بعضی از آنها عصیان بورزد، چه از فرزندانم باشد و چه غیر ایشان، او را به من ملحق مفرما و من از تو درخواست نمی‌کنم که او را هم از شرک دور بدار، بلکه او را به رحمت و مغفرت خودت می‌سپارم (طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۱۲، ص ۱۰۲).

۳. ﴿وَاشْتَعِرُوا لَدُنِّيكَ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ﴾ (محمد: ۱۹). خداوند در این آیه شریفه به پیامبر خود فرمان داده است تا برای گناه کاران مؤمن استغفار کند. روشن است مؤمنی که گناه انجام داده فاسق است و به دلالت آیات قرآن از ایمان خارج نمی‌شود. از این رو، فاسق نیز مؤمن است. از جمله آن آیات، می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد: آیه ﴿وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَت إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَىٰ فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي﴾ (حجرات: ۹). در اینجا گرچه شخص باغی است، اما خداوند در این آیه فرد باغی و تجاوزگر را مؤمن نامیده است.

و در آیه ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كَتَبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ فِي الْقَتْلِ﴾ (بقره: ۱۷۸) نیز شخصی که به ناحق، قتل نفس انجام داده، مؤمن نامیده شده است.

از مطالب فوق به دست می‌آید که خداوند به پیامبرش امر کرده است تا برای فاسق استغفار کند و زمانی که پیامبر برای فاسق طلب بخشش کند، به دلیل آیه ﴿وَلَسَوْفَ يَعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَىٰ﴾ (ضحی: ۵)، خداوند شفاعت او را قبول می‌کند؛ بنابراین، شفاعت حضرت محمد ﷺ در مورد فاسق نیز پذیرفته می‌شود (ر.ک: فخررازی، ۱۹۸۶، ج ۲، ص ۲۴۵).

۴. ﴿يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمَنِ وَفْدًا، وَنَسُوقُ

(مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۶۶، ص ۱۶؛ صدوق، ۱۴۰۳ق، ص ۳۹۳).

۵. ﴿فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ﴾ (مدثر: ۴۸).

خداوند در این آیه شریفه کفار را مورد تهدید قرار داده است. از این رو، اگر حال مسلمان همانند کافر باشد، دیگر میان مؤمن و کافر در این تهدید، فرقی نخواهد بود و در نتیجه، تخصیص کافر عبث می شود (ر.ک: فخررازی، ۱۹۸۶، ج ۲، ص ۲۴۸).

روایات

۱. پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: «شَفَاعَتِي لِأَهْلِ الْكِبَائِرِ مِنَ أُمَّتِي» (ترمذی، ۱۴۰۸ق، ج ۴، ص ۵۳۹؛ سجستانی، بی تا، ج ۴، ۲۳۶؛ هیثمی، ۱۴۳۱ق، ج ۱۰، ص ۶۸۷)؛ شفاعت همان عهد و پیمان نزد خداوند است (کلینی، ۱۴۲۹ق، ج ۲، ص ۴۱۲) من برای گنه کاران امتم که دارای گناهان کبیره‌اند، می باشد. ۲. همچنین می فرماید: «أَتَانِي آتٍ مِنْ عِنْدِ رَبِّي فَخَيْرُنِي بَيْنَ أَنْ يَدْخُلَ نِصْفَ أُمَّتِي الْجَنَّةَ وَبَيْنَ الشَّفَاعَةِ فَاخْتَرْتُ الشَّفَاعَةَ وَهِيَ لِمَنْ مَاتَ لَا يَشْرِكُ بِاللَّهِ شَيْئاً» (ترمذی، ۱۴۰۸ق، ج ۴، ص ۵۴۲؛ هیثمی، ۱۴۳۱ق، ج ۱۰، ص ۶۶۸)؛ جبرئیل مطلبی را از جانب خدا برایم آورد که مرا بین دو امر مخیر کرد: نیمی از امتم را وارد بهشت کند و شفاعت. من شفاعت را برگزیدم و شفاعت برای کسی است که از دنیا برود، درحالی که چیزی را شریک خدا قرار ندهد.

۳. رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: «لِكُلِّ نَبِيٍّ دَعْوَةٌ مُسْتَجَابَةٌ فَتَعْجَلْ كُلُّ نَبِيٍّ دَعْوَتَهُ وَإِنِّي اخْتَبَأْتُ دَعْوَتِي شَفَاعَةً لِأُمَّتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيهِ نَائِلَةٌ إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنْ مَاتَ مِنْ أُمَّتِي لَا يَشْرِكُ بِاللَّهِ شَيْئاً» (نیسابوری، بی تا، ج ۱، ص ۱۳۱)؛ برای هر پیامبری، دعایی مستجاب است و هر پیامبری در دعایش تعجیل می کند، ولی من دعایم را برای شفاعت امتم در روز قیامت نگه داشتم و اگر خدا بخواهد، این شفاعت به افرادی از امتم می رسد که در حال شرک به خدا از دنیا نرفته باشند.

دارد و نه شفاعت ایشان به حال دیگران! تنها کسانی اختیار شفاعت دارند که نزد خداوند، عهدی داشته باشند (طبرسی، ۱۳۶۰، ج ۱۵، ص ۲۰۷).

ثانیاً، این عهد و پیمان به اقرار زبانی و اعتقاد ذهنی منحصر نیست، بلکه فرد باید علاوه بر اعتقاد به خدا، پیوند روحی خود را، با پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و اهل بیت ایشان حفظ کرده باشد تا شفاعت شامل حال او شود. احادیث نیز مؤید این مطلب است؛ از جمله:

امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام در پاسخ به سؤال ابوبصیر درباره این سخن خداوند که آنان مالک شفاعت نیستند، مگر کسی که نزد خدا عهدی دارد، فرمودند: «مگر کسی که با ولایت امیرمؤمنان و امامان پس از او به خدا نزدیک شود و این همان عهد و پیمان نزد خداوند است» (کلینی، ۱۴۲۹ق، ج ۲، ص ۴۱۲) بنابراین، این گونه نیست که در روز قیامت، تمام گنه کاران بدون هیچ ضابطه‌ای از شفاعت شافعان بهره مند شوند، بلکه شفاعت شامل افرادی می شود که در عین گنه کار بودن، پیوند معنوی خود را با خدا و اولیای او قطع نکرده‌اند و این ضابطه پیوسته باید محفوظ باشد. به عبارت دیگر، شافعان تمام مؤمنان را شفاعت می کنند، اما باید دقت داشت که مؤمن کسی نیست که صرفاً یک اعتقاد ذهنی به خدا و پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ داشته باشد، بلکه مؤمن به کسی اطلاق می شود که به ولایت اولیای الهی به ویژه امام زمان نیز اعتقاد داشته باشد.

در این باره، جعفر الکناسی می گوید: از امام جعفر صادق عَلَيْهِ السَّلَام پرسیدم: کمترین چیزی که عبد به وسیله آن در دایره ایمان قرار می گیرد چیست؟ امام فرمودند: شهادت بدهد به اینکه جز خدا معبودی نیست و محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بنده و رسول اوست و به اطاعت اقرار کند و امام زمان خودش را بشناسد. هنگامی که این کار را کرد، پس او مؤمن است»

افراد در روز قیامت به شفاعت محمد ﷺ محتاج اند» (مجلسی، ۱۴۰۴ق، ج ۸، ص ۴۸؛ بحرانی، ۱۳۷۴، ج ۳، ص ۵۷۴؛ عیاشی، ۱۳۸۰ق، ج ۲، ص ۳۱۴).

درواقع، جمع بین این دو دسته روایات به این است که بگوییم رسول خدا ﷺ دو گونه شفاعت دارند: الف. شفاعتی که عمومی است و دامنه اش همه افراد، حتی پیامبران را نیز دربر می گیرد و نتیجه آن ترفیع درجه و نیل به مقامات بالا خواهد بود.

ب. شفاعت به معنای خاص، که مربوط به گناه کارانی است که بدون توبه از دنیا رفته باشند (سبحانی، ۱۳۸۳ب، ج ۸، ص ۴۰۹).

نتیجه گیری

بر مطالب فوق نتایجی مترتب است که برخی از آنها به قرار ذیل است:

۱. شفاعت، استمداد از صفات عالیه خداوند و مشروط به مشیت اوست که هم در مورد مؤمنان و هم در مورد گناه کاران کاربرد دارد. در مورد مؤمنان برای بالا رفتن درجه آنها و مقرب تر شدن نزد پروردگار، و در گناه کاران در جهت کاستن از عذاب و گناهانشان.

۲. قاضی عبدالجبار به دلیل مبانی خاصی که در مسئله شفاعت دارد، از قبیل بخشیده نشدن مرتکب کبیره و مخلد بودن او در آتش، به تفسیر و تأویل ناروای آیات شفاعت روی آورده است. او گناه کاران را مشمول شفاعت نمی داند و معتقد است دایره شفاعت پیامبر ﷺ تنها در ترفیع درجه اهل بهشت است.

۳. در مقابل موضع تفریطی عبدالجبار، موضع افراطی و تند فخررازی وجود دارد. او با استفاده از آیات و روایات، شفاعت را از آن همه گناه کاران مسلمان می داند؛

۴. «أُعْطِيَتْ حَمْسًا... وَأُعْطِيَتْ شَفَاعَةً فَأَخَّرْتُهَا لِأُمَّتِي فَهِيَ لِمَنْ لَا يَشْرِكُ بِاللَّهِ شَيْئًا» (ابن حنبل، ۱۹۵۰، ج ۳، ص ۲۷۴۲)؛ به من پنج چیز بخشیده شده است... و یکی از آنها شفاعت است که من آن را برای امتم، به تأخیر انداختم و شفاعت برای کسی است که چیزی را شریک خدا قرار ندهد. از نظر فخررازی، روایت اول صراحتاً دلالت دارد بر اینکه شفاعت پیامبر ﷺ شامل مرتکبان کبایر می شود. بقیه روایات نیز تصریح دارند که شفاعت پیامبر ﷺ به افرادی از امتش می رسد که در حال شرک از دنیا نرفته باشند و از آنجاکه صاحب گناه کبیره نیز مشرک از دنیا نرفته است، باید مشمول شفاعت نبی گردد (ر.ک: فخررازی، ۱۴۲۰ق، ج ۳، ص ۵۰۲).

بنابراین، فخررازی با استفاده از این آیات و روایات، ثابت می کند که شفاعت مخصوص مرتکب کبیره ای است که در دنیا موفق به توبه نشده است.

بررسی: زمانی می توانیم از روایات به یک نتیجه گیری صحیح و واقع بینانه برسیم که مجموعه روایات را با هم بررسی کنیم نه اینکه از میان همه روایات، با چند روایت بر مدعای خویش استدلال کنیم و از روایات دیگر چشم بپوشیم. فخررازی مرتکب چنین لغزشی شده است؛ زیرا او بدون توجه به روایاتی که شفاعت را برای همه افراد ثابت می کند، شفاعت را مختص صاحبان کبیره دانسته است، درحالی که با تتبع در سخنان معصومان عليهم السلام به روایاتی برمی خوریم که همه افراد را محتاج به شفاعت می داند؛ از جمله روایتی از امام صادق عليه السلام که از ایشان پرسیدند: «آیا مؤمن شفاعت می کند؟ فرمودند: آری. سپس یکی از اهل سنت از حضرت می پرسد: آیا شخص مؤمن نیازی به شفاعت پیامبر ﷺ دارد؟ آن حضرت می فرماید: بله، زیرا مؤمنان هم خطا و گناه دارند و همه

منابع

- آلوسی، محمود، ۱۴۱۵ق، *روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم*، بیروت، دارالکتب العلمیه.
- ابن جوزی، عبدالرحمن، ۱۴۲۲ق، *زاد المسیر فی علم التفسیر*، بیروت، دارالکتب العربیه.
- ابن حنبل، احمد، ۱۹۵۰، *المسند*، مصر، دارالمعارف.
- ابن عطیه اندلسی، عبدالحق، ۱۴۲۲ق، *المحرر الوجیز فی تفسیر الکتاب العزیز*، بیروت، دارالکتب العلمیه.
- ابن منظور، محمد بن مکرّم، ۱۴۱۴ق، *لسان العرب*، ج سوم، بیروت، دارالفکر.
- ایبجی، عضدالدین و علی بن محمد جرجانی، ۱۳۲۵، *شرح المواقف*، قم، شریف الرضی.
- بحرانی، سیدهاشم، ۱۳۷۴، *البرهان فی تفسیر القرآن*، قم، مؤسسه البعثه.
- برقی، احمد، ۱۳۷۱ق، *المحاسن*، تصحیح جلال الدین محدث، قم، دارالکتب الاسلامیه.
- ترمذی، محمد بن عیسی، ۱۴۰۸ق، *سنن ترمذی*، بیروت، دارالکتب العلمیه.
- تفتازانی، سعدالدین، ۱۴۰۷ق، *شرح العقائد النسفیة*، قاهره، مکتبه کلیات الأزهریه.
- حسین رضوی، سید فیاض، ۱۳۸۷، «بررسی آیات شفاعت از دیدگاه فریقین»، *طلوع*، ش ۲۵، ص ۵۶-۳۳.
- حماد، سعید جعفر، ۱۴۲۹ق، «بحث فی أدلة الشفاعة عند المعتزلة»، *رسالة القلم*، ش ۱۶، ص ۱۴۷-۱۷۴.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد، ۱۳۶۲، *المفردات فی غریب القرآن*، تهران، المکتبه الرضویه.
- سیحانی، جعفر، ۱۳۸۳ الف، *فرهنگ عقاید و مذاهب اسلامی*، ج دوم، قم، مؤسسه امام صادق علیه السلام.
- ، ۱۳۸۳ ب، *منشور جاوید*، قم، مؤسسه امام صادق علیه السلام.
- سجستانی، سلیمان، بی تا، *سنن أبی داود*، بیروت، دارالفکر.
- سید بن قطب، ۱۴۱۲ق، *فی ظلال القرآن*، ج هفدهم، بیروت، دارالشروق.
- صدوق، محمد بن علی، ۱۴۰۳ق، *معانی الاخبار*، قم، جامعه مدرسین.

زیرا از نظر او، کسی که اعتقاد ظاهری به توحید و اسلام داشته باشد، شفاعت شامل حالش می‌شود، در حالی که طبق روایت امام صادق علیه السلام پایین‌ترین مرتبه ایمان این است که فرد علاوه بر شهادت به وحدانیت خدا و رسالت پیامبر ﷺ، باید نسبت به امام زمان خویش معرفت داشته باشد.

۴. فخر رازی هر جا از شفاعت بحث می‌کند، منظورش فقط شفاعت حضرت محمد ﷺ است، در حالی که احادیث و روایات معتبری در مورد ولایت امامان معصومین وجود دارد.

۵. نظر برگزیده این است که شفاعت همان کمک کردن اولیای خداست با اذن الهی، به افرادی که در عین گناه کار بودن، ارتباط و پیوند روحی و محبت خود را نسبت به اولیای الهی به‌ویژه امام هر زمانی حفظ کرده‌اند.

- طباطبائی، سید محمد حسین، ۱۳۷۴، ترجمه تفسیر المیزان، ترجمه سید محمد باقر موسوی همدانی، ج پنجم، قم، جامعه مدرسین. —، ۱۴۱۷ق، المیزان فی تفسیر القرآن، ج پنجم، قم، جامعه مدرسین. طبرسی، فضل بن حسن، ۱۳۶۰، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ترجمه مترجمان و تحقیق رضا ستوده، تهران، فراهانی. طبری، محمد بن جریر، ۱۴۱۲ق، جامع البیان فی تفسیر القرآن، بیروت، دارالمعرفة. طوسی، محمد بن حسن، ۱۴۰۷ق، تجرید الاعتقاد، قم، دفتر تبلیغات اسلامی. عروسی حویزی، علی بن جمعه، ۱۴۱۵ق، تفسیر نورالشفیقین، ج چهارم، قم، اسماعیلیان. عیاشی، محمد، ۱۳۸۰ق، تفسیر العیاشی، تصحیح سیدهاشم محلاتی، تهران، المطبعة العلمية. فاضل مقداد، ۱۴۲۲ق، اللوامع الإلهية فی المباحث الكلامية، قم، دفتر تبلیغات اسلامی. فخر رازی، محمد بن عمر، ۱۴۲۰ق، تفسیر مفاتیح الغیب، ج سوم، بیروت، دار احیاء التراث العربی. —، ۱۹۸۶، الأربعین فی اصول الدین، قاهره، مكتبة الكليات الأزهرية. قاضی عبدالجبار، ۱۹۶۲، المغنی فی أبواب التوحید و العدل، قاهره، الدار المصرية. —، بی تا، متشابه القرآن، قاهره، مكتبة دارالتراث. —، ۱۴۲۲ق، شرح الأصول الخمسة، بیروت، دار احیاء التراث العربی. قرطبی، محمد، ۱۳۶۴، الجامع لأحكام القرآن، تهران، ناصر خسرو. کلینی، محمد بن یعقوب، ۱۴۲۹ق، کافی، قم، دارالحدیث. لاهیجی، فیاض، ۱۳۷۲، سرمایه ایمان در اصول اعتقادات، تصحیح صادق لاریجانی، ج سوم، تهران، الزهراء. مجلسی، محمد باقر، ۱۴۰۴ق، بحار انوار، بیروت، مؤسسة الوفاء. مراغی، احمد، بی تا، تفسیر المراغی، بیروت، دار احیاء التراث العربی. نبیان، پروین و زهرا حمزه زاده، ۱۳۹۲، «مقایسه دیدگاه قاضی عبدالجبار معتزلی و فخر رازی درباره شفاعت و بررسی و نقد آنها بر اساس روایات»، الهیات تطبیقی، ش ۹، ص ۱۲۱-۱۳۴.
- نروی جاوی، محمد، ۱۴۱۷ق، مسراح لبید لکشف معنی القرآن المجید، بیروت، دارالکتب العلمیه. نیسابوری، مسلم، بی تا، الجامع الصحیح المسمی صحیح مسلم، بیروت، دارالمعرفة. هیثمی، علی، ۱۴۳۱ق، مجمع الزوائد و منبع الفوائد، بیروت، دارالفکر.